

# یادمان جان باختگان

## کشتار خونین قابستان ۶۷



ضمیمه نشریه شماره ۳۵ «میلitant»

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

<http://militaant.blogfa.com/>

مهرماه ۱۳۸۹

آبراهامیان<sup>۱</sup> می باشد. ترجمه ی فارسی کتاب حاوی این مقاله از سوی نشر باران در سوئد چاپ شده است، اما متأسفانه بدون نشر الکترونیکی؛ پس برای هم میهنان داخل کشور و از جمله خود من، بلا استفاده است. لذا به ترجمه ی آن اقدام کردیم؛ اما علاوه بر این، مقالات و کتب دیگری را که در این زمینه مطالعه کرده یا دیده ام، نیلای برای استفاده ی هم میهنان می آورم:

۱. **خاطرات حضرت آیت الله العظمی منتظری**، یک جلد، صفحات ۴۹۸-۴۸۴، سایت:

[www.montazeri.com](http://www.montazeri.com)

۲. **کتاب شهیدان توده ای**، دو جلد، مندرج در سایت حزب توده ی ایران به آدرس:

[www.tudehpartyiran.org](http://www.tudehpartyiran.org)

۱. **کتاب (قهرمانان در زنجیر)**، **کتاب (قتل عام زندانیان سیاسی)** موجود در سایت سازمان مجاهدین خلق ایران به آدرس:

[www.mojahedin.org/pages/library.aspx](http://www.mojahedin.org/pages/library.aspx)

۲. **بخش یاد شهیدان**، از سایت سازمان مجاهدین خلق ایران به آدرس: [www.mojahedin.org](http://www.mojahedin.org)

۳. **کتاب (تواب، پدیده ای نو ظهور در زندان)** نوشته ی خانم اشرف دهقانی که از سایت چریک های فدائی خلق ایران به نشانی [www.siahkal.com](http://www.siahkal.com) قابل دریافت است.

۴. **یادواره ی کشتار زندانیان در تابستان ۶۷**، نوشته ی احمد موسوی؛ از سایت:

[www.fadaiyan-minority.org](http://www.fadaiyan-minority.org)

۵. **سخنرانی**، تجاوز به زنان در زندان های جمهوری اسلامی/نینا اقدم، سایت:

[www.fadaiyan-minority.org](http://www.fadaiyan-minority.org)

اعدام های جمعی سال ۱۹۸۸ [۱۳۶۷]

فصل پنجم از کتاب TORTURED CONFESSIONS

مؤلف: **یرواند آبراهامیان**

ناشر: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا

سال چاپ: ۱۹۹۹

ترجمه: **مسعود فائق** ([mfleft@yahoo.com](mailto:mfleft@yahoo.com))

اشاره ی مترجم:

آن عاشقان شرزه که با شب نزیستند رفتند و شهر خفته ندانست کیستند

فریادشان توج شط حیات بود چون آذرخش در سخن خویش زیستند

(محمدرضا شفیعی کدکنی)

هر تابستانی که از پی تابستان خونین ۶۷ می آید، دیگر بار داغ اعدام جنایتکارانه ی زندانیان سیاسی را در دل های بازماندگان شان، تازه می سازد، محدوده ی زمانی این اعدام ها از اواخر تیر تا پایان تابستان است و اطلاع به خانواده ها در آذر ماه صورت گرفت؛ لذا برای ارائه ی ترجمه ی این مقاله، زمان کنونی (مهرماه) را انتخاب کرده ایم؛ در این زمینه، وظیفه ی هر یک از ما بدون شک روشنگری و آگاهی بخشیت. اما متأسفانه تعداد بسیار کمی از هموطنان مان و دیگر جهانیان از این مسأله مطلع اند، بالأخص جوانان؛ البته دلایل این بی اطلاعی و کتمان نیز علاوه بر شدت سانسور داخلی، بی ربط با قدرت رسانه ای غول آسای امپریالیسم و چیدمان خبر رسانی آن نیست؛ با این حال با وجود منابع اندکی که در این زمینه یافت می شود، من تصادفاً متوجه مقاله ای ارزشمند در این باره شدم که نوشته ی دکتر یرواند

### اعدام های جمعی سال ۱۹۸۸

اعدام های دسته جمعی ... تخطی از اصول اساسی اسلام، پیامبر مقدس و امام مان علی است.

آیت الله منتظری، "نامه به امام خمینی"، ۳۱ آگوست ۱۹۸۸

#### تفتیش عقاید :

در نخستین ساعات روز جمعه، ۱۹ جولای ۱۹۸۸ رژیم، به ناگاه و بدون هشدار، زندان های اصلی را از دنیای بیرون مجزا ساخت. ورودی زندان ها را بست؛ ملاقات های زمان بندی شده و مکالمات تلفنی را لغو نمود؛ کلیه ی روزنامه ها ممنوع شدند؛ تلویزیون ها و رادیو ها از سلول ها برچیده شد؛ از پذیرش نامه ها، بسته های پزشکی و حتی داروهای حیاتی، سر باز زده شد؛ و خویشان زندانیان را از تجمع در بیرون دروازه های زندان، منع کردند - بالأخص در پارک تفریحی خارج [زندان] اوین. آنچه غیر عادی است، دادگاه های اصلی، رهسپار یک تعطیلی غیر منتظره شدند تا خویشاوندان نگران برای کسب اطلاعات در مقابل دادگاه ها تجمع نکنند. برخی خانواده های وحشت زده در جستجوی آیت الله منتظری به قم هجوم بردند - که هنوز جانشین برگزیده [ی خمینی] بود. [۱]

نگهبانان، نه تنها زندان ها را از دنیای بیرون، جدا ساختند بلکه در هر زندان نیز هر بلوک سلول را از سایر بلوک های سلول، مجزا نگه داشتند. زندانیان در سلول هایشان محصور شدند. مکان های عمومی [زندان] مانند تالار های سخنرانی، کارگاه ها، درمانگاه ها و حیاط ها بسته شدند. به نگهبانان و کارگران افغانی زندان، دستور داده شد که از سخن گفتن با زندانیان، خودداری کنند. عملاً زندانیان سیاسی، تماماً از غیر سیاسیون مجزا شده بودند؛ مجاهدین از چپ گرایان، توابعین از غیر توابعین، آنانی که محکومیت طولانی مدت داشتند از آنانی که احکام سبک داشتند و کسانی که

➤ کلیه ی فهرست بالا به صورت پی.دی.اف یا نوشتاراند.

➤ توجه شود که پاورقی ها و توضیحات داخل [ ] از مترجم است (در پاورقی ها از مطالب ویکیپدیا نیز استفاده شده است)

و اما در خاتمه ذکر این نکته ضروریست: یک از افرادی که در این مقاله ذکر نشده و نخست وزیر وقت رژیم است، میر حسین موسوی می باشد که در یکی از کنفرانس هایش و طی اظهار نظری جالب اعلام کرده که دولت او نقشی در قتل عام های جمعی سال ۱۹۸۸ نداشته است؛ درباره ی ماجرای معاملات پشت پرده ی رژیم، مطلبی از روزنامه ی تایمز، پیوست کرده ام که در روشن ساختن منشأ پرده پوشی های امپریالیستی که در مقاله ی جاری ذکر نشده و به گمان من منشأ آن زد و بند های پنهانیست، مفید می باشد.

#### تقدیم به تمامی شهدا و خانواده های زندانیان سیاسی



تصویر روی جلد کتاب "Tortured Confessions"

کمیسیون ، سپس از وابستگی سازمانی زندانیان ، جویا شد . اگر آنان می گفتند "مجاهدین" ، بازجویی ، همان جا خاتمه می یافت . اگر می گفتند "منافقین" (به معنی دو رویان ) ، کمیسیون کار خود را با سوالاتی از قبیل " آیا حاضرید رفقای سابقتان را تقبیح کنید ؟ " ، " آیا حاضرید آنان را جلوی دوربین تلویزیون ، تقبیح کنید ؟ " ، " آیا حاضرید در تعقیب و دستگیری آنان به ما کمک کنید ؟ " ، " آیا سمپات های مخفی را نام خواهید برد ؟ " آیا توابعین دروغین [زندانیانی که از توبه به عنوان تاکتیک استفاده می کردند] را شناسایی خواهید کرد ؟ " ، " آیا حاضرید به خطوط مقدم جبهه ها رفته و از میان میداین مین دشمن ، عبور کنید ؟ " .

در طی این روند ، زندانیان اوین با چشمان بسته ، بازجویی شدند . اما زندانیان گوهر دشت ، اجازه ی دیدن اعضای کمیسیون را داشتند . سوالات ، آشکارا به گونه ای طراحی شده بودند که حداکثر فشار را بر حسّ نزاکت ، شرافت و مناعت طبع قربانیان ، وارد آرد . رها [Raha] می نویسد ، هیچ یک از پنجاه مجاهدی که هم سلولی اش بودند ، برنگشتند . [۲] دیگر شاهد عینی ، می نویسد ، ۱۹۵ تن از ۲۰۰ مجاهد بلوک دوی زندان گوهر دشت بازنگشتند . [۳]

در عین حال ، شاهدهی دیگر می نویسد حجه الاسلام نیری ، مصمم به وارد آوردن بیشترین فشار ممکن بر زندانیان بود ؛ در حالیکه آیت الله اشراقی با بی میلی ، سعی در میانه روی داشت .

[۴]

مجاهدینی که از دادن پاسخ های رضایت بخش ، خودداری کردند ، بیدرنگ به یک اتاق مخصوص برده شدند ؛ جایی که به آنها دستور داده شد ، وصیت نامه ی خود را بنویسند . همچنین به آنان دستور داده شده بود که متعلقات شخصی شان از قبیل انگشتر ، ساعت و عینک را تحویل دهند . سپس با چشمانی بسته به سوی چوبه های دار ، هدایت شدند . چوبه های دار اوین در تالار سخنرانی مجرای حسینیه قرار داشت . در زندان

محکومیت شان به پایان رسیده بود از آنانی که تازه ، دوره ی محکومیت خود را آغاز کرده بودند . یک زندانی باهوش ، دستگاه بی سیمی سر و هم کرد تا دریابد چه اتفاقی در جریان است که فهمید ، ایستگاه های رادیویی ، خبری در باره ی زندان ها گزارش نمی کنند . آنان اخبار را بایکوت می کردند . بنابراین ، اعمال خشونتت آغاز شد که در تاریخ ایران ، بی سابقه بود - بی سابقه در شکل ، محتوا و شدت آن . این [کشتار ها] حتی از رژیم وحشت ۱۹۷۹ نیز فراتر رفت . با این وجود ، پرده ی نهران کاری به قدری بود که هیچ روزنامه نگار غربی از آن مطلع نشد و هیچ نهاد دانشگاهی غربی ، سخنی از آن نگفت . آنان [خبرنگاران و دانشگاه های غربی] هنوز عملی در این باره انجام نداده اند .

درست پیش از اعدام ها - که ما از تاریخ دقیق آن بی خبریم - ، خمینی دستوری سری اما غیر عادی - به گمان برخی یک فتوای رسمی یا حکمی مذهبی - جهت برپا کردن کمیسیون های ویژه برای اعدام مجاهدین به عنوان محارب (آنان که علیه خدا می جنگند) و چپ گرایان به عنوان مرتد (خارج شدگان از دین اسلام) صادر کرد . کمیسیون تهران - جمعا ۱۶ نفر - از نماینده ی شخص امام ، رئیس جمهور ، ریاست دادستانی [دادستان کل] ، ریاست دادگاه های انقلاب ، وزرای دادگستری و اطلاعات و مدیریت زندان های اوین و گوهر دشت ، تشکیل شده بود . رئیس کمیسیون ، آیت الله اشراقی [داماد خمینی] ، دو دستیار ویژه داشت - حجه الاسلام نیری و حجه الاسلام مبشری . طی پنج ماه بعد ، این کمیسیون با هلیکوپتر در مسیر اوین به گوهر دشت در تردد بود . این کمیسیون به "کمیسیون مرگ" مشهور شد . کمیسیون هائی مشابه در استانها برپا شده بود .

کمیسیون تهران با مجاهدین و توابعین آن شروع به کار کرد . ابتدای روند کار با اطمینان آفرینی آغاز شد ؛ بدین صورت که محاکمه ای در کار نیست بلکه [این اقدامات] ، فرآیند اعمال عفو عمومی و تفکیک مسلمانان از غیر مسلمانان میباشد .

پس از ۲۷ آگوست، کمیسیون، دقت خود را معطوف به چپ گرایان کرد. رژیم به آنان اطمینان میداد که صرفاً قصد تفکیک مسلمانانی را که به تکالیف دینی شان عمل می کنند، از آنانی که عمل نمی کنند، دارد؛ رژیم از آنان می پرسید: " آیا مسلمان هستید؟ "، " آیا به بهشت و جهنم معتقدید؟ "، " آیا محمد را به عنوان خاتم الانبیا قبول دارید؟ "، " آیا، آشکارا، ماتریالیسم تاریخی را رد خواهید کرد؟ "، " آیا معتقدات سابقتان را در مقابل دوربین های تلویزیونی تخطئه خواهید کرد؟ "، " آیا در طی ماه رمضان، روزه می گیرید؟ "، " آیا نماز می خوانید؟ "، " آیا قرآن کریم را می خوانید؟ "، " ترجیح می دهید با یک مسلمان، هم سلول شوید یا با یک غیر مسلمان؟ "، " آیا شهادت نامه ای را مبنی بر اعتقادتان به خدا، پیامبر، قرآن و روز قیامت امضا خواهید کرد؟ "، " آیا در طی نشو و نموتان از سنین کودکی، پدرتان نماز و روزه به جای می آورد؟ و نیز آیا قرآن می خواند؟ " . تعداد اندکی به معنای مرگ بار سوال آخر پی بردند .

همانند تفتیش عقاید قرون وسطی، کمیسیون، سوالاتی طرح می کرد که دارای بار معنایی پنهانی بود - خاصه از درک دانشجویان دانشگاه ها که از علوم دینی، اطلاعاتی نداشتند، پنهان می ماند. این چنین سوالاتی، ایرانیان را نیز به اندازه ی همتایان غربی شان، بهت زده کرد. قبلاً در دادگاه های ایران، هرگز چنین سوالاتی برجستگی نیافته بود - اگر اصلاً در خاورمیانه چنین جریانی، سابقه داشته باشد. این یک تفتیش عقیدتی به تمام معنی بود - یک بازجویی، ترجیحاً از وابستگی های سیاسی و سازمانی. در بازجویی زندانیان، آشکارا از مسایلی که نگرانی دادگاه های سابق، محسوب می شد، خبری نبود - مسایلی از قبیل " خرابکاری "، " خیانت "، " جاسوسی "، " تروریسم " و " عامل امپریالیسم "؛ به طور یکه یک فدایی شرح می دهد، " در سالیان پیشین، آنان از ما خواستار اقرار به جاسوسی بودند، در ۱۹۸۸، آنان از ما خواستار بازگشت به اسلام بودند " . [۶] فدائی دیگری تصدیق می کند از

گوهردشت، چوبه های دار در آمفی تئاتر محصور و کارخانه ی جعبه سازی همجوار زندان قرار داشت. قربانیان در دسته های شش نفره به دار آویخته شدند. جان دادن برخی تا ۱۵ دقیقه طول می کشید - شیوه ی سنتی اعدام در ایران، قربانی را از طریق طناب پیچ کردن گردن و کشیدن سریع دریچه ی زیرین، از پای در می آورد. پس از چندین روز نخست، دژخیمان خسته، تقاضای جوخه های آتش کردند. اما این تقاضا ها به این بهانه که شریعت، خارج شدگان از دین [مرتدین] و دشمنان خداوند [محرابین] را به اعدام سنتی محکوم کرده است، پذیرفته نشد. احتمالاً دلیل واقعی، لزوم اجرای محرمانه و بی سر و صدای این اعدام ها بود.

به چپی ها گفته شد که مجاهدین به جایی دیگر منتقل می شوند. اما شماری اندک در گوهر دشت، وقتی که ماشین های فریزر دار و پاسداران ماسک بر چهره ای را دیدند که به آمفی تئاتر وارد و خارج می شوند، بدگمان شدند که مسأله ای در جریان است - بدون اینکه در یابند ماسک ها به دلیل از کار افتادن یخچال سردخانه ی زندان، استفاده می شود. پاسداری ادعا کرد که صرفاً مشغول تخلیه ی زندان ها هستند و این که هر رژیم نوپائی، دیر یا زود، نیازمند تخلیه ی زندان هایش است. زندانیان تا بعد ها به معنای دو پهلوی این جمله، پی نبردند. یک کارگر افغان که غذای زندانیان را تحویل می داد، علامتی حاکی از تهدید، بر گردنش رسم کرد. اما باز هم زندانیان تا روزها بعد به مفهوم این علامت پی نبردند. برخی گمان بردند که او سعی کرده نشان دهد که خمینی مرده است. تصور قتل عام برای آنان دشوار بود، آن هم هنگام سرور عمومی - خمینی، تازه با پذیرش صلح پیشنهادی ملل متحد به جنگ هشت ساله، خاتمه داده بود. از آنجا که در نزد زندانیان بازداشتگاه های سیاسی، انس با مرگ، لزوماً آنها را مهیای بدترین ها نمی کند. یکی از بازماندگان تصدیق می کند که گمان می برد به خاطر جشن های در شرف وقوع، در حال طی روند آزادی از زندان است. [۵]

تاکتیکی گرفتند. یک پاسخ تاکتیکی بدین صورت بود که گفته شود والدین ما، مسلمانانی عملگرا به فرایض و تکالیف دینی خود نبوده اند. البته این پاسخ برای آنانی جذاب بود که والدینشان فوت کرده بودند. شخصی به کمیسون گفت که در اتحاد شوروی، منکر خدا، بزرگ شده است. دیگری به خاطر آورد که پدرش - سکولاریستی سخت گیر - تهدید کرده بود که اگر او را در حال نماز ببیند، تنبیهش خواهد کرد. "پاسخ تاکتیکی" دیگر، این بود که بگویند لغزش آنان در به جای آوردن تکالیف مذهبی، نه به دلیل اعتراضات سیاسی بلکه به سبب اشتغال بیش از حدشان در تحصیل معاش بوده است. باز هم "پاسخ تاکتیکی" دیگری موجود بود؛ بدین صورت که بگویند، مارکسیست نبوده اند اما چپ گرایانی بوده اند معتقد به خدا، پیامبر و روز رستاخیز. یک نفر به کمیسون گفت که می تواند توأمان، هم یک مسلمان باشد و هم یک عضو تمام عیار حزب توده زیرا اساس نامه ی حزب، علیه مذهب، تبعیضی قائل نمی شود: "حزب، حزبیست ضد سرمایه داری نه ضد خدا." [۸] از قضای روزگار، یکی از نخستین تلفات، مبارزی توده ای بود که اتفاقاً مسلمانی پارسا به شمار می آمد. او از پاسخ دادن به پرسش ها خودداری کرد، به این عنوان که حکومت حق ندارد از او "سوال های شخصی" بپرسد. در یک مقایسه، تقریباً همه ی افرادی که در بلوک ۶ اوین - مختص اعضای حزب توده با احکام ۱۵ سال زندان - بودند، با اتفاق در دادن پاسخ های تاکتیکی، زنده ماندند. [۹] در کلیت امر، آیت الله اشراقی، مایل بود که چنین پاسخ های دارای ارزش ظاهری را بپذیرد.

این بازجویی ها به مدت سه ماه ادامه یافت. در اوین و گوهردشت، بازجویی ها در سالن های اصلی دادگاه، صورت گرفت. بعضی از زندانیان، تحت بازجویی شفاهی قرار گرفتند و بعضی دیگر با پرسش نامه های تایپ شده، بازجویی شدند. برخی می توانستند بازجویانشان را ببینند؛ برخی دیگر با سکوهایی بلند از بازجویانشان جدا شده بودند. آنهایی که پاسخ های

اینکه بازجویانش به فعالیت های سیاسی، وابستگی های سیاسی و مواضع سیاسی او بی علاقه به نظر می رسیدند در شگفت بود. [۷] نخستین چپی هایی که عازم کمیسون اوین شدند، احکامی سبک داشتند و حتی محکومیت شان به سر آمده بود. این امر، وجود یک قرعه ی تصادفی را در لیست مرگ، نمودار می سازد. برخی که در روز نخست، کشته شدند، محکومیت های کوتاه مدتی را طی می کردند؛ بعضی که در روز های پسین، جان به در بردند در حال طی محکومیت های طویل المدت حتی حبس ابد، بودند. این ناهمخوانی، قابل توضیح است. در گوهردشت، یک زندانی چپی که روزگاری در دروس حوزه های علوم دینی حضور یافته بود به سرعت، مفهوم دینی سوالات را به چنگ آورد. او شب ۳۰ ام آگوست را صرف ارسال پیام های مورس (Morse code messages) به دیگر سلول ها کرد و توجه آنان را به خطر پنهان، فرا خواند. او هشدار داد که خودداری از پاسخ به پرسش ها، با این عنوان که مربوط به مسایل شخصی اند، خود می تواند به مثابه پذیرش "ارتداد" تلقی شود. مهمتر از همه او تأکید کرد که به لحاظ دینی، تنها کسی را می توان به ارتداد محکوم کرد که پرورش یافته ی پدری باشد که مرتب نماز و قرآن بخواند و در ماه رمضان روزه بگیرد. مسلمانان صوری که در خانواده ی صالح اسلامی پرورش نیافته اند باید در معرض اسلام راستین قرار گیرند، پیش از آنکه به عنوان مرتد، مستحق مرگ پنداشته شوند. به عقیده ی [فقه] قم، ارتداد از دو حالت ناشی می شود: مرتد فطری (مرتد مادرزادی) و مرتد ملی. گروه پیشین، مستحق مرگ اند؛ گروه آخری مستحق فرصتی دوباره هستند.

آنان که در سلول چپی ها بودند، شب را با مباحثه درباره ی اینکه چه موضعی را در برابر پرسش ها اتخاذ کنند، سپری کردند. برخی آماده ی مرگ شدند و پیشاپیش، بهترین لباس هایشان را پوشیدند. حتی یک نفر، کراوات زد که این عمل به عنوان نماد آشکار مقاومت فرهنگی، محسوب می شد. اما دیگران، تصمیم به دادن پاسخ های

چنین اظهاری : " او بود که تصمیم گرفت ، نماز نخواند . " [۱۱]

خودکشی های واقعی نیز در شماری فزاینده به وقوع پیوست . برخی به وضوح معتقد شدند که عوامل رژیم ، برای تسهیل خودکشی زندانیان ، تیغ های ریش تراشی را به وفور در کنار سلول ها رها می کنند . [۱۲] در مقاله ای موسوم به " زندگی پس از ۱۹۸۸ " ، بازمانده ای ، ویژگی هایی را تشریح می کند که می تواند به عنوان نمونه ای از نشانه های پسا آسیب ، شناخته شوند : ناتوانی در پذیرش این فاجعه ، وحشت از تکرار دوباره ی آن ، افسردگی عمیق ، احساس حادث گناه از زنده ماندن ، و خودداری از پذیرش این مسأله – حتی در نزد خود – که به کمیسیون ، "پاسخهای تاکتیکی" داده اند . او صحنه ها را به مانند کابوسی کافکائی شرح می دهد و افزایش کابوسها بازماندگان ، پیمان بسته اند تا مشاهداتشان را به مثابه " شهادت نامه" ای برای قربانیان ، بر کاغذ آورند . [۱۳]

دامنه ی گسترده ای از این اعدام ها ، ناشناخته باقی می ماند . ما شاهدان عینی اندکی داریم که [این جریان را] از استان ها روایت کنند . همه ی آنچه ما به طور قطعی می دانیم این است که اصفهان ، تنها مرکز استانی بزرگی بود که در کنترل عوامل رژیم نبود . زندان اصفهان ، هنوز تحت مدیریت هواداران منتظری بود . آن چه غیر عادی است ، رژیم به جز سال ۱۹۸۸ ، در سال هایی چون ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ نیز هیچ لیستی را منتشر نکرد . برعکس ، رژیم اصرار ورزید – و هنوز اصرار می ورزد – که ابدایک چنین اعدام هایی رخ نداده است .

رها ، تعداد کلی اعدام شدگان را " هزاران" نفر ، محسوب می کند . [۱۴] شاهد عینی دیگری ، تعداد کلی را بین ۵,۰۰۰ و ۶,۰۰۰ نفر می داند ؛ ۱,۰۰۰ نفر از چپی ها و بقیه از مجاهدین . [۱۵] باز هم شاهدان دیگری ، این تعداد را " هزاران نفر " تخمین می زنند که گوهر دشت به تنهایی

قابل قبول می دادند به سوی در های سمت راستی فرستاده می شدند . آنانی که پاسخ هایشان ، قابل پذیرش نبود به سوی در های سمت چپی فرستاده می شدند . گروه نخست به سلول هایشان بازگردانده شدند و به آنان دستور داده شد نمازهای روزانه شان را به جای آورند و به ازای هر نوبت قصور در خواندن نماز ، ده تازیانه می خوردند – مجموعاً پنجاه تازیانه برای هر روز . آنانی که در بازجویی ها ناموفق عمل کردند با توقیف مختصر برای تحویل متعلقات شخصی و نوشتن وصیت نامه ، به سوی چوبه های دار برده شدند . در این هیاهو ، تعدادی اندک به دلیل اشتباه در فرستادنشان به سوی درها ، نجات یافتند . دو بازمانده به خاطر می آورند که صحبت از وصیت نامه ، برای شان خنده دار بود چرا که برایشان قابل تصور نبود که چنین پرسشنامه ای ، سرنوشت کسی را تعیین کند . [۱۰]

طرز برخوردی که نسبت به زنان اتخاذ شد ، اندکی پیچیدگی بیشتری داشت . در حالیکه زنان مجاهد تحت عنوان "محرابه ی مسلحانه با خدا" ، بیدرنگ اعدام می شدند ، به زنان چپی – حتی آنانی که در خانواده ای مسلمان بزرگ شده بودند – "فرصتی" دیگر اعطا شد تا در "ارتداد" شان تجدید نظر کنند . از دید دادرسان ، زنان کاملاً مسئول اعمال خود نبودند و زنان نافرمان – شامل مرتدین – می توانند به تنبیهاتی ، بسته به نظر دادرس محکوم شوند تا مسلک شان را اصلاح کرده و از مافوقان مردشان اطاعت کنند . پس از بازجویی ها زنان چپی ، طبق قواعد [شرعی] به ازای هر نوبت نمازی که نمی خواندند ، به پنج ضربه شلاق محکوم شدند . زنی ده سال بعد از آن با دیدن کابوس مکرر گذشته ی خویش ، نماز خواندن و بدین وسیله خیانت به شخصیت خود ، هنوز با این واقعه دست به گریبان بوده است . برخی اقدام به اعتصاب غذا کردند – و حتی از نوشیدن آب هم خودداری کردند . یک زندانی پس از ۲۲ روز اعتصاب غذا و تحمل ۵۵۰ ضربه شلاق از پای در آمد . مراجع رژیم ، آخر الامر ، مرگ او را به عنوان خودکشی تأیید کردند ؛ با

نفر در استانهای حاشیه ی خزر ، ۱۴ نفر در استانهای مرکزی ، ۹ نفر در کردستان ، و ۷ نفر در خراسان به دنیا آمده بودند . از لحاظ سنی ، ۱۱ نفر بین ۲۹-۲۰ سال ، ۲۳ نفر بین ۶۹-۶۰ سال ، و ۵ نفر هم بین ۷۹-۷۰ سال بودند ؛ یک نفر هم بیش از ۸۰ سال داشت . این تفتیش عقیدتی ، ابدأ ملاحظه ای در مورد سن قربانیان نداشت . بعضی از قربانیان ، از سال ۱۳۶۲ در زندان بودند . برخی ، دوره ی محکومیت شان را به پایان رسانده بودند . برخی هنوز محاکمه نشده بودند . اما تقریباً همگی آنان به خاطر تقصیراتی بالنسبه جزئی ، دستگیر شده بودند . آنانی که اتهامات جدی داشتند ، پیشتر اعدام شده بودند . قتل عام سال ۶۷ به "مفقود" شدن های معاصر آمریکای لاتین می مانست - اما با یک تفاوت عجیب . در آمریکای لاتین ، علی رغم وجود سنت های کاتولیک ، روش تفتیش عقیدتی به کار نرفت . تفتیش عقیدتی قرون وسطائی ، کار خود را در ایران مدرن ، آغاز کرده بود .

خویشان قربانیان تا پس از ۲۵ نوامبر (۴ آذرماه) به طور رسمی از اعدام ها مطلع نشدند . جهت جلوگیری از تجمعات عمومی ، خانواده ها را در گروه های جداگانه ، ظرف چندین هفته مطلع کردند . به آنان صریحاً دستور داده شده بود که مراسم ترحیم سنتی روز چهلم را برپا نکنند . به عده ای از طریق تلفن اطلاع داده شد . اکثر خانواده ها به کمیته های محل و معدودی نیز به خود زندان اوین اخطار شدند تا متعلقات شخصی و نیز وصیتنامه ی اعدام شدگان را دریافت کنند . تنها وصیتنامه هایی که بی ضرر تشخیص داده می شد به خانواده ها تحویل داده شد .

خانواده ها مدتها پیش از ماه نوامبر (آذر) از رویدادی ناگوار ، هراسان بودند . آنان ، گورهای بی نشانی را که در بهشت زهرا - گورستان اصلی - و خاورستان - گورستانی جدید التأسیس واقع در جوار گورستان بهائیان در شرق تهران - سبز می شد ، دیده بودند . بهشت زهرا به مسلمانان اختصاص داده شده بود ؛ خاورستان برای

۱,۵۰۰ تن را شامل می شود . [۱۶] یک تحقیق جدید که اطلاعاتی پراکنده از استانها ، منابع آن را تشکیل می دهند ، این رقم را ۱,۲۰۰۰ هزار تن محسوب می کند . [۱۷] سازمان عفو بین الملل ، رقم کلی کشوری را بیش از ۲,۵۰۰ نفر می داند و شرح می دهد که ایراد اتهام به اکثریت گسترده ای از قربانیان تحت عنوان "زندانیان سیاسی" ، با استناد به مدارک واقعی یا مدارک توطئه علیه دولت ، صورت نگرفته بود . [۱۸] رقم دقیق ، هرچه که باشد ، تعداد کلی آن از سالهای پسین انقلاب ۱۹۷۹ پیشی گرفت ؛ زمانی که کشته شدگان رویارویی های مسلحانه ، قربانیان را تشکیل داده بود . در ۱۹۸۸ ، همگی آنان با خونسردی عوامل رژیم به قتل رسیدند .

سازمان فدائیان اکثریت ، اسامی ۶۱۵ قربانی را منتشر کرده است و حتی المقدور ، وابستگی سازمانی و محل اعدام آنان را می آورد . [۱۹] اما این لیست به هیچ وجه کامل نیست ؛ چون به بلوک های به خصوصی در اوین و گوهردشت محدود شده است . طبق این لیست از ۶۱۵ نفر ، ۱۳۷ نفر از مجاهدین بود ؛ ۹۰ تن از حزب توده ؛ ۱۰۸ تن از فدائیان اکثریت ؛ ۲۰ نفر از فدائیان اقلیت ؛ ۲۱ تن از دیگر انشعابات فدائیان ؛ ۳۰ تن از کومله ؛ ۱۲ تن از راه کارگر ؛ ۳ نفر از سازمان پیکار ؛ و ۱۲ نفر از دیگر گروه های چپی بودند . وابستگی سیاسی ۱۸۲ تن دیگر ، نامعلوم می ماند .

حزب توده ، سوگنامه هائی برای ۸۰ شهید این حزب ، منتشر کرده است . [۲۰] این لیست بدین قرار است : ۲۰ افسر سابق ارتش که ۴ نفرشان پیشتر توسط رژیم شاه به مدت ۲۴ سال زندانی شده بودند ؛ ۱۴ مهندس ؛ ۱۲ تکنسین ؛ ۱۲ کارگر ؛ ۱۱ کارگزار تمام وقت حزب که اکثرشان مدارج دانشگاهی را در شوروی طی کرده بودند ؛ ۸ معلم ؛ ۵ دانشجو ؛ ۲ پزشک ؛ ۲ حسابدار ؛ و دو نفر هم کارمند دولت . ۳۰ نفر - ۱۰ تن از "گرد همائی" سال ۱۳۶۲ - از اعضای کمیته ی مرکزی حزب بودند . از نظر زادگاه ، ۱۷ تن متولد تهران بودند ؛ ۱۶ نفر در آذربایجان ، ۱۵



ی از دحام زندانها را با آزاد سازی ساده ی توابعین و آنانی که دوره ی محکومیت شان را طی کرده بودند ، حل کند . اعتصاب غذا در اوین ، مدتی پیش از تشکیل کمیسیون ویژه ، خاتمه یافته بود . لقاغه ی نهانکاری که بر کلیت این واقعه پیچیده است ، بر این تصور که اعدام ها جهت ایجاد وحشت عمومی بود ، خط بطلان می کشد . اگر قصد رژیم ایجاد وحشت عمومی بود باید قتل عامها را کلاً به اطلاع عموم می رساند - چنانکه رژیم در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ ، چنین کرد .

متار که ی جنگ شاید برای خمینی " زهر " بوده باشد اما برای بقیه ی مردم کشور ، امدادی بود که از طرف خدا رسیده بود . به همین نحو حمله ی مجاهدین که از آغازش ، شکستی کاملاً مفتضحانه بود ، شاید اعدام مجاهدین را توضیح دهد ؛ اما به هیچ وجه من الوجوه نمی تواند اعدام دیگران من جمله چپی ها را که مخالف مجاهدین بوده و متهم به " محاربه با خدا " نبودند ، توضیح دهد . همچنین رژیم نمی توانست به چنین دلایل قویا متزلزلی از قبیل اینکه تازه جنگ را به پایان رسانده و حمله ی مجاهدین را در هم کوبیده است ، متوسل شود . در واقع بسیاری از چپی هایی که پیشتر به کمیسیون رفتند انتظار داشتند که به سبب جشن های صلح ، عفو عمومی بگیرند . [۲۱]

بنابراین به نظر می رسد که این اعدام ها محصول وحشت زدگی نبوده اند بلکه حاصل یک برنامه ریزی حساب شده بوده اند . شاید پاسخ حقیقی در نکته ای دیگر نهفته باشد - در تکاپوهای درونی رژیم . صلح با عراق به خمینی فهماند که تا حد زیادی ، وجهه ی ارزشمند منسجم کننده اش را در بین پیروان نا همگونش از دست داده است - پیروانی که برخی میانه رو ، برخی دیگر افراطی ، برخی اصلاح طلب ، برخی محافظه کار ، برخی بنیاد گرای دگم و برخی دیگر پوپولیست های عمل گرا [pragmatic populists] بودند . خمینی همچنین دریافت که مزاج مریض احوالش به زودی او را از صحنه ، کنار خواهد زد و بدین سان پیروانش را بدون یک رهبر عالی ، ترک خواهد

مسلمانان مرتد . مجاهدین - که مسلمان بودند - پنهانی در بهشت زهرا به خاک سپرده شدند . مارکسیست ها - که کافر بودند - باید در مکانی دیگر دفن می شدند . احکام نجاست در مورد مردگان نیز همچون زندگان به اجرا در آمد . رژیم حتی برخی از قربانیان پیش از انقلاب ، مربوط به چریکهای فدائی خلق را از بهشت زهرا به خاورستان ، منتقل کرده بود . مقامات رژیم ، خاورستان را به کافرستان و لعنت آباد موسوم کردند . داغدیدگان در آنجا باغچه های گل سرخ ، کاشته و آن را گلزار خاوران نامیدند . در ایران ، گورستان ها از هر نظر نسبت به یک مزار به خصوص ، الهام بخشی نیرومندتری دارند .

حتی اکنون ، یک دهه<sup>۲</sup> پس از آن ، انگیزه های پشت قتل عام های سال ۱۳۶۷ ، مبهم می مانند . عده ای گمان می برند که قتل عام ها ، واکنش رژیم به اعتصاب غذا کنندگان اوین بود و یا اینکه این قتل عامها به مثابه تلاش رژیم برای حل آسان مسئله ی ازدحام زندان ها بود . به بیانی دیگر ، این اعدامها یک نوع "خانه تکانی" بودند . برخی بر این باورند که این اعدام ها به منظور ساکت کردن مخالفین و ایجاد وحشت عمومی ، طراحی شده بود . شماری دیگر ، علت آنرا به پذیرش صلح پیشنهادی ملل متحد - عملی که خمینی آنرا "نوشیدن جام زهر" دانست ، مرتبط می دانند . بر طبق این نظریه ، خمینی این کشتارها را به راه انداخت تا خشم خود را از جنگی که می توانست شش سال پیشتر - موقع آزاد سازی خرمشهر توسط ایران - خاتمه دهد ، فرونشاند . با این وجود ، بعضی دیگر علت آنرا به حمله ی نظامی مجاهدین خلق به غرب ایران ، مرتبط می دانند ؛ حمله ای که به محض پذیرش صلح موقت توسط خمینی ، واقع شد .

اما این نظریه ها در برابر یک موشکافی دقیق ، بی پایه می نمایند . شمار زندانیان در سال ۱۳۶۷ نسبت به هر زمان دیگر پس از انقلاب ، کمتر بود . در حقیقت ، زندان قزل حصار خالی از زندانی سیاسی بود . گذشته از این رژیم می توانست مسئله

قضات ، مدرسین حوزه های علمیه ، ائمه ی جمعه ، رؤسای زندان ها ، و کمیسیون های مجلس که مسئول رسیدگی به وضع زندان ها بوده اند . [۲۲] اما این کشمکش ها در پشت درهای بسته مانده اند . مخالفین ، حتی زندانیان ، هیچ خبری از جریانات پشت پرده ندارند . یکی از زندانیان سیاسی می گوید "ما چپی ها نتوانستیم روحانیون و رؤسای زندان موافق و مخالف منتظری را از هم تشخیص دهیم . ما تاملت ها نتوانستی این مسأله را بفهمیم " . [۲۳]

برای توقف اعدام های جمعی ، منتظری سه نامه - دو نامه به خمینی و یک نامه به کمیسیون ویژه - نوشت که [این] "هزاران مورد اعدام" را در جملاتی نامرددانه تقبیح می کرد . او با یاد آوری این نکته به مخاطبانش که بیش از آنان از مخالفین ، ضربه خورده است اقداماتش را آغاز کرد ؛ چنانکه مجاهدین ، پسر او را به قتل رسانده بودند . او سپس کمیسیون ویژه را به دلیل خروج از حدود اسلامی ، سرزنش کرد ؛ خروج از حدود اسلام ، با اعدام توأبیین و زندانیان نابالغی که در یک دادگاه صالح ، صرفاً ، توبیخ می شدند . او همچنین از کمیسیون به سبب اعمال فشارهای غیر قابل تحمل بر زندانیان - حتی درخواست اینکه باید از میان میدین مین عبور کنند ، انتقاد کرد . " این اعدام های غیر قانونی ، علاوه بر بیزار کردن مردم [از نظام] می تواند مهمّات تبلیغاتی پر بهایی برای دشمنانمان در خارج مهیا کند که علیه ما به کار گیرند " . [۲۴] منتظری با درخواست کناره گیری از "مسئولیت سنگین" رهبری آینده ، به واکنش هایش خاتمه داد . خمینی به فوریت مجبور شد ، با پرده پوشی ، پاسخ دهد که " این مسئولیت ، تحملی بیش از طاقت شما می خواهد " . [۲۵] خمینی برای حراست از خطا ناپذیری سیاسی اش مدعی شد که همواره تردید هایش را درباره ی کفایت منتظری ، در دل نگه داشته است و اینکه مجلس خبرگان رهبری بوده است که اصرار بر نامیدن او به عنوان قائم مقام رهبری نموده است . خمینی اظهار داشت " در ابتدای هنگامی که مجلس

گفت . او همچنین دریافت که رژیم ، شخصیت های با نفوذی را داراست ؛ مانند حجه الاسلام رفسنجانی که احتمالاً امیدوار بود روزی پل های ارتباطی با غرب و بیشتر عناصر میانه رو مخالف رژیم را بازسازی کند .

برای تحکیم وحدت ، خمینی یک استراتژی دوجانبه ارائه داد ؛ فتوای قتل سلمان رشدی و اعدام های جمعی . فتوای قتل رشدی نه تنها به انزوای بیشتر کشور می انجامید بلکه پیش پای هر رهبری آینده که آرزومند تشنج زدائی با غرب بود ، موانعی صعب - اگر نه غیر قابل عبور - بر می افراشت . حتی مهم تر ، حمام خون ، ماهیت واقعی طرفدارانش را به محک می گذاشت . این قتل عام ها به مانند غربال ، افراد مردّد را از معتقدین حقیقی او سوا می ساخت . این قتل عام ها مرددین را از مؤمنین حقیقی ، افراد سست عقیده را از انقلابیون واقعی ، و افراد ضعیف الأراده را از عناصر کاملاً متعهد [به رژیم] ، جدا می ساخت . این جریان آنان را وا می داشت که دریابند یا با هم خواهند ایستاد یا همه با هم سرنگون خواهند شد . این جریان ، آنان را پیرامون مسائل حقوق بشر و آزادی های فردی به سکوت می کشاند . همچنین این جریان ، یکبار برای همیشه رادیکال های مذهبی داخل جنبش او را از رادیکال های سکولار مخالف رژیم ، منفصل می کرد . در حقیقت ، گردانندگان حزب توده ، طی سالهای ۱۹۸۴-۱۹۸۳ جهت اقرار به داشتن روابط پنهانی با رادیکال های داخل رژیم - بویژه با وزیر کار ، تحت شکنجه قرار گرفته بودند . کوتاه سخن آنکه قتل عام ها به مثابه غسل خون و به منزله ی تصفیه ی درون حکومتی ، در خدمت هر دو گروه قرار می گرفت .

این وقایع ، دقیقاً به موارد بالا منجر شد - واداشتن آیت الله منتظری به استعفا از نامزدی قائم مقامی رهبری . ظرف سال گذشته منتظری در شماری از موارد با روحانیت مرتجع ، ناهمساز بوده است - مواردی از قبیل محاکمه ی هاشمی ، مبارزه ی ضد احتکار ، و دادگاه های ویژه و نیز انتصاب

این دو اقدام، اخبار زندان‌ها و نیز بیوگرافی اعدام‌شدگان را [به دیگران] رساند. این انجمن از حمایت مجاهدین و فدائیان اقلیت و نیز حزب توده، فدائیان اکثریت، راه‌کارگر، کُمله و حزب دموکرات کردستان، برخوردار شد.

رژیم همچنین به گالیندو پل - کمیسیونر ویژه‌ی سازمان ملل متحد در امور اقویق بشر ایران - اجازه‌ی دو بازدید جداگانه از ایران، حتی از اوین را داد. لاجوردی<sup>۲</sup> با کنسرتی گروهی به گالیندو پل خوش آمد گفت - غافل از اینکه نازی‌ها در آشویتس<sup>۳</sup>، با کنسرت‌هایی مشابه به پیشواز صلیب سرخ می‌رفتند. آنچه غیر عادیست لاجوردی و سایر رؤسای زندان، شلاق زنی به آنانی را که از نماز خواندن و عمل به فرایض مذهبی سر باز زدند، متوقف کردند. آنها همچنین اصرار به توبه‌ی عمومی را متوقف کردند و در عوض از زندانیان خواستار "نامه‌های کوتاه ندامت" و قول‌هایی مبنی بر عدم طرح تجاربت زندان شدند. سرانجام لاجوردی با هیاهوی بسیار اعلام کرد به زودی یک عفو گسترده درباره‌ی زندانیان اساسا سیاسی اعمال خواهد شد.

در اوایل سال ۱۹۸۹ شبکه‌های تلویزیونی با برجستگی، خبر از برگزاری مراسم بزرگ نماز جمعه در مرکز شهر تهران دادند که قرار بود سلطنت‌طلبان سابق، مجاهدین و چپی‌های معروف از گروه‌های مارکسیستی گوناگون را به چالش بکشد. یک زندانی سابق بازگو می‌کند که چگونه یک صبح، بدون هشدار، به او دستور داده شد بهترین لباس‌هایش را بپوشد و سپس با اتوبوس به این تجمع برده شده و پلاکاردی به دستش داده شد. [۲۸] رسانه‌های رژیم، اعلام کردند که این "توابین" بخشیده خواهند شد چرا که مورد "عفو" قرار گرفته‌اند. بر روی یک پلاکارد، داستان بدین صورت برجسته شده بود: "صبح آزادی برای آنانی که به نور حقیقت باز می‌گردند". [۲۹] یکی از شرکت‌کنندگان مجبور شده بود بگوید، "بعضی از آنانی که به اسلام بازگشته‌اند، سال‌ها بدون دست‌کشیدن از عقاید مارکسیستی

خبرگان رهبری، شما را به عنوان قائم مقام تعیین کرد من تردید هایم را ابراز کردم."

در ماه‌های بعد، رژیم اقدام به انتشار گزیده‌ای از نامه‌های رد و بدل شده بین خمینی و منتظری کرد. هدف مورد نظر [رژیم]، روشن ساختن استعفا‌ی منتظری بود. این نامه‌ها تنها با سر و سیر هاشمی توزیع شدند و محتاطانه از درج مطالب مربوط به قتل عام‌های جمعی، اجتناب شد - بدین سان خطی مشی رسمی [رژیم] که مدعی بود این اعدام‌ها هرگز رخ نداده است، مراعات می‌شد. [۲۶] همچنین وقتی منتظری ده سال بعد جرأت کرد که انتقاداتش را از سر گیرد، رژیم، او را به سبب انحراف در برخی مسائل سرزنش کرد - اما نتوانست نامی از مسئله‌ی ناگوار اعدام‌های جمعی ببرد. [۲۷] منتظری، بلافاصله بعد از استعفا به هیچ مبدل شد - بیشتر مانند مرحوم آیت‌الله شریعتمداری. تصاویر او از مکان‌های عمومی برچیده شد. بیت او بسته شد. نام او از رسانه‌های گروهی محو شد. آنچه غیر عادی است، او در قم، حصر فیزیکی شد. بدین گونه وقتی خمینی در ژوئن ۱۹۸۹ درگذشت، می‌توانست با خاطری جمع دریابد که رژیمی تهی از هواداران ضعیف‌الاراده و مردد، پشت سرش باقی می‌گذارد. آنانی که [پس از او در رژیم] باقی ماندند، سرشت خود را یا با صحنه گذاشتن بر قتل عامها و یا با شرکت در آن ثابت کرده بودند. نبوغ خلاق خمینی هرگز نباید دست کم گرفته شود.

وقتی که قتل عام‌های جمعی خاتمه یافت، مأموریت رژیم تکمیل شده بود - این به معنی ابطال مجدد نظریه‌ایست که می‌گفت، عوامل رژیم به وحشت افتاده بودند. رژیم، کمیسیون ویژه را منحل کرد، درهای زندان‌ها را باز گشود، و به خانواده‌های داغ‌دیده اجازه داد در گورستان‌ها تجمع کنند. حتی رژیم، دیدار دو طرفه‌ی خانواده‌های مجاهدین و چپی‌ها از بهشت زهرا و خاورستان را نادیده انگاشت. برخی خانواده‌ها، انجمن حمایت از زندانیان سیاسی را تشکیل داده و خبرنامه‌ای موسوم به بانگ رهائی منتشر کردند.

برگشته است. [۳۲] اما اکنون این تصاویر ویدئویی، منحصرًا مصرف داخلی دارند - بویژه برای محاکماتی که غیر علنی برگزار می‌شوند. همچون روسیه ی استالینی پس از سال ۱۹۳۹ میلادی، رژیم، انتشار این قبیل اعترافات را متوقف کرد اما به استفاده از آن در محاکمات غیر علنی ادامه داد. سیستم قضایی، اعترافات اجباری را به جریانی عادی تبدیل کرد.

رژیم، نمایش توبه‌های تلویزیونی را متوقف کرد؛ نه به دلیل احترامش به حقوق بشر بلکه به سبب اینکه دریافت، عموم بینندگان - بالأخص افراد دقیق - درباره‌ی مسئله‌ی اعترافات اجباری و توطئه‌ی بیگانگان، آزموده‌تر شده‌اند. بسیاری از شنیدن بانگ پایان ناپذیر "کشور در خطر است"، خسته شده بودند. برخی از حالت‌های خولیایی‌ای که در دهه‌های پیشتر بر کشور جنگ انداخته بود، بحث - حتی استهزا - می‌کردند. شگفت‌انگیز بقای اصل رژیم، به کاهش این حالت یاری رساند. از سالهای دهه‌ی نود، معدودی حس کردند که کشور در کنف هدایت نیرویی متعالی [امدادهای غیبی] قرار دارد. سرانجام، ایران بحران گروگان‌گیری و نیز جنگ عراق را [با موفقیت] سپری کرده بود؛ اتحاد شوروی فروپاشیده بود؛ و ایالات متحده از تغییر مسیر انقلاب، عاجز شده بود. آنچه باید افزود، به سبب [ماجرای] ایران گیت<sup>۵</sup> و معاملات رژیم با اسرائیل و آمریکا، پوچی این ادعا ثابت شد. آیا شعار معروف "آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند" را خمینی به تنهایی نساخته بود؟!

آگاهی فزاینده‌ی میان افراد حساس به اوضاع جامعه از تمهیدات مورد نیاز برای تهیه‌ی ویدئوهای توبه، حتی مسئله‌ای مهمتر بود. از اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی، تمام گروه‌های مخالف رژیم، مجموعه‌ی فراوانی از نقل‌شاهدان عینی منتشر کردند که اسنادی دال بر استفاده از شکنجه جهت تهیه‌ی اعترافات و توبه‌نامه بود. این با سکوت اولیه‌ای که در مطرح کردن کلّ موضوع وجود داشت، مغایر بود. عباس امیر انتظام،

شان در برابر ساواک ایستادگی کرده بودند؛ همه‌ی اینها برتری اسلام را ثابت کرد".

### فرجام توبه‌های تلویزیونی

نمایش‌های توبه‌که در اواسط دهه‌ی ۸۰ میلادی به اوج خود رسیده بود به تدریج در اواخر این دهه کاهش یافت و از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ جزو موارد نادر شد. اما این به معنای پایان سرکوب سیاسی نبود. برعکس، بازداشت‌های خودسرانه، اعدام‌های پنهانی و حتی محکومیت بدون حضور هیئت منصفه، ادامه یافت - هرچند در مقیاسی پایین. علی‌رغم عفو سال ۱۹۸۹ شمار زندانیان سیاسی در حد بالایی باقی ماند. بر طبق [گزارشات] سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۹۴ ایران هنوز بیش از ۱۹,۰۰۰ زندانی سیاسی داشت. [۳۰] حملات مسلحانه به رهبران یهودی و بهائی، تحت عنوان "جاسوس بیگانگان"، ادامه یافت. سیاسیون در تبعید، در شماری فزاینده ترور شدند. قرارگیری معترضین داخل ایران در معرض ناپدید شدن، مرگ ناگهانی به "دلایل طبیعی" و حملات تبلیغاتی دولت، آغاز شد - به ویژه توسط برنامه‌ی تلویزیونی جدید موسوم به هویت. این برنامه‌ی تلویزیونی در نامیدن روشنفکران با عنوان "عوامل مزدور" بهائیان، صهیونیست‌ها، فراماسونها، انگلیس، آمریکا و آلمان، تخصص یافت. به دلایل آشکار، شوروی‌ها از این لیست ناپدید شدند.

علاوه بر این، مقامات زندان‌ها به شکنجه جهت تهیه‌ی نوار ویدئویی اعترافات و توبه‌های ایدئولوژیکی ادامه دادند - علی‌رغم اینکه دیگر این اعترافات را در تلویزیون ملی نشان ندادند. در سال ۱۹۹۴، سازمان ملل متحد گزارش داد که رژیم به مشی خود مبنی بر عدم آزادی زندانیان سیاسی تا زمان توبه‌ی آنان در مقابل دوربین‌های ویدئویی، بازگشته است. [۳۱] در گزارشی مشابه، سازمان عفو بین‌الملل ذکر کرد که استفاده از شکنجه جهت رسیدن به توبه و اعترافات خود اتهامی زندانیان، از اواسط دهه‌ی ۹۰، دوباره

طبری را مبنی بر این که "نو مسلمان" شده است ، به تمسخر گرفت . او با جوش و خروش از "دستاوردهای بی نظیر" انقلاب کبیر اکبر و "مبارزات قهرمانانه ی خلق شوروی" دفاع کرد و از اصلاحات [گلاسوست پروسترویکا] اخیر "خانینی" چون گرباچف و یلتسین در شوروی ، انتقاد کرد . کوتاه سخن اینکه او یک استالینیست واپس گرا باقی ماند - علی رغم هفت سال تلقینات فکری در زندان .

اما او استالین را به سبب اقداماتش در مورد دو مسأله ی قابل توجه سرزنش کرد . او با تأکید گفت که استالین "افسران میهن پرست و فرهیخته ی ارتش را که در جنگ علیه مهاجمین خارجی ، کارآمد بوده اند ، اعدام کرده است". حتی بدتر ، استالین از "روش های تفتیش عقیدتی قرون وسطایی برای گرفتن اعترافات دروغین" استفاده کرده است . او گفت "زمانی که مردم به این اعتقادات باور کردند تا مدت ها بعد به حقیقت ماجرا پی نبردند". جهت پی بردن به این نکته که مقصود واقعی کیانوری ، نه استالین بلکه فردی ایرانی بوده است ، نیازی نیست که یک شوروی شناس دوره دیده باشیم . در این مصاحبه ها کیانوری سعی ای در توضیح چگونگی زنده ماندنش نکرد - شاید بدین سبب که او نیز مانند بسیاری دیگر ، برگ ضمانتی مبنی بر عدم طرح تجارب زندان ، امضا کرده بود .

این آگاهی فزاینده درباره ی اعمال شکنجه ، بسیاری را به شناخت بیشتر از توبه کنندگان سوق داد - حتی به همدردی با آنان . این وضعیت ، بار دیگر به شدت با گذشته مغایرت داشت . به طور سنتی ، واژه ی "اعترافات" بر خیانت و بریدن سیاسی دلالت داشت . از اواخر دهه ی ۱۹۸۰ اعترافات ، معنایی جز یک واکنش سنجیده به درد تحمل ناپذیر نداشت . به همین نحو ، واژه ی "تواب" در اصل تداعی گر همدستی بود . اما از دهه ی ۱۹۸۰ ، معنایی جز فرمانبرداری مشروط و منفعل نداشت . زندانیان به شخصه ، میان "توبه های" واقعی و تاکتیکی ، بین ندامت های مرددانه و

جانشین بازرگان ، در نامه هایی که به سازمان ملل فاکس شد ، اسنادی مبنی بر اعمال فشار به زندانیان مرد جهت دادن اعترافات دروغین ، ارائه داد . [۳۳] به همین نحو ، یک جراح محبوس در نامه ای سرگشاده به منتظری ، ضمن تشریح این شکنجه ها اظهار داشت "شما یکوقتی گفتید که استفاده از شکنجه جهت واداشتن زندانیان به توبه ، گناه کبیره ای هم تراز ارتکاب زنا ی محصنه در کعبه است" . [۳۴] همچنین نورالدین کیانوری در سلول زندان به گالیندو پل شرح داد که چگونه خود و همسرش جهت دادن اعترافات دروغین ، مورد شکنجه قرار گرفته بودند . به عنوان مدرک ، او دست به شدت شکسته اش را نشان داد . [۳۵] گالیندو پل افزود که مریم فیروز به سبب شکنجه های متحمل شده در هشت سال قبل ، دچار مشکل شنوایی ، بلع غذا و نشستن بود . [۳۶]



کیانوری به همراه مریم فیروز

مراجعه به توبه های شکنجه شدگان حتی به رسانه های رسمی نیز راه یافت - هرچند به طرق غیر مستقیم . در سال های ۹۳-۱۹۹۱ روزنامه های کیهان و جمهوری اسلامی با کیانوری - که اینک در بازداشت خانگی بود - به طور گسترده ای مصاحبه کردند . [۳۷] اگرچه مصاحبه ها به ظاهر پیرامون فروپاشی اتحاد شوروی بود اما کیانوری فرصت را برای "ثبت بی پرده ی سخنانش" ، مغتنم شمرد . او با قاطعیت ، اعتراف خود و رفقایش به جاسوسی را تکذیب کرد . او این اتهام را که حزب توده مرتکب "خیانت" شده است ، رد کرد . او با این ادعا که احیائی مذهبی در جهان وجود دارد ، مخالفت کرد و ادعای [احسان]

این توانایی [در توبه] ، نمایش تلویزیونی توبه ، بخش زیادی از قدرت مخربش را از دست داده بود.

در عوض تخریب قربانی ، توبه های عمومی اینک تهدیدی در لطمه زدن به اعتبار خود رژیم بود . گالیندو پل گزارش می دهد که تا سال ۱۹۹۰ اعترافات تلویزیونی ، "تشکیک قابل توجهی را برانگیخت" . این اعترافات نه تنها "نویین و معتبر" نبودند بلکه به طرزی حل نشدنی ، حجم فراوانی از سوالات پیرامون "مکانیزم زندان" به وجود آوردند . [۴۵] دیگر بازدید کنندگان از ایران و نیز خوانندگان نشریات فارسی در داخل و خارج از کشور با ابراز علاقه ی فزاینده ی مردم به گالیه ، بوخارین ، ژاندارک ، تفتیش عقاید قرون وسطایی ، آرتور میلر ، کوستلر ، و به طور برجسته ای جرج اورول ، مواجه شدند . آنانی که در گذشته ، موضوع کتابهای (ظلمت در نیمروز) اثر کوستلر و (۱۹۸۴) اثر جورج اورول را به دلایلی مشابه تبلیغات جنگ سرد ، پی نگرفته بودند ، اکنون – برای نخستین بار – این کتب را با جدیت به دست می گرفتند . [۴۶] به عبارت بهتر ، روشنفکران ایرانی – همچون همتایان غربی شان – درباره ی کلیت مسئله ی اعترافات عمومی ، آزموده تر شده بودند . آنان دیگر این اعترافات را همدیف حقیقت ، ندامت و [از نظر مذهبی] رستگاری نمی دانستند . در عوض ، آنان این اعترافات را به شکنجه ، وحشیگری ، و ترور دولتی ربط دادند .

رژیم – همواره حساس به سطح آگاهی عمومی – به قدر کافی هوشیار بود که دریابد نمایش این توبه های تلویزیونی ، دیگر سودمند نیست . سه مورد مشهور ، این مسئله را روشن می سازد . در ۱۹۹۰ ، وزیر اطلاعات اعلام کرد که هشت همکار بازرگان ، شامل فردی ۹۰ ساله ، در برابر دوربین تلویزیون به تلاش برای تشکیل یک "ستون پنجم" آمریکایی ، اعتراف کرده اند . [۴۷] وزیر اطلاعات وعده داد که آنها در یک دادگاه علنی محاکمه شوند و اعترافاتشان به نمایش تلویزیونی در آید به طوریکه همه ببینند ، آنها

قطعی ، بین اعترافات بی ضرر و مرگبار تمایز قائل بودند؛ و نیز ، بین آندسته از زندانیان بریده که اطاعت منفعلانه داشتند و آن دسته که به همکاری عملی رضایت داشتند .

خانم رها [Raha] می نویسد که زندانیان ، نمایش های تلویزیونی اعترافات را به دقت موشکافی می کردند تا کشف کنند که کدام فرد بدون مقاومت زیاد تسلیم شده است و کدام یک تا حداکثر طاقت اش مقاومت کرده است . [۳۸] او می نویسد که وقتی مهدی هاشمی – که میانه ی خوبی با مارکسیت ها نداشت – در تلویزیون رژیم ظاهر شد ، چگونه خود و رفقای مارکسیست اش بی اختیار با خود گفتند ، " او باید به طرزی تحمل ناپذیر شکنجه شده باشد" . [۳۹] او اضافه می کند که هیچکس نباید پیرامون کلمات پر معنایی چون "خائن" ، مجادله کند . [۴۰]

زندانی دیگری می نویسد باید بین آنانی که "اعترافات" سرسری می کنند و آنانی که عملاً رفقای زندانی را شکنجه می کنند ، تمییز قایل شد . او دلیل می آورد که اصطلاح "تواب" باید به این شکنجه گران اختصاص یابد . [۴۱] زندانی دیگری استدلال می کند که باید مرز شدیداً نامشخص میان "خیانت" و "پایداری" را تشخیص داد ؛ باید بین درجات گوناگون همکاری ، تمایز قائل شد و باید پیش از زدن برچسب "تواب" به یک شخص ، به دقت اندیشید . [۴۲] سازمان فدائیان اکثریت استدلال می کند تا آنجا که بازجویان می دانند ، "تواب" واقعی ، حاضر به انجام هر کاری بود – جاسوسی برای رژیم ، شلاق زدن به رفقای زندانی ، و مشارکت در قتل عام ها . [۴۳] سازمان فدائیان اقلیت گزارش داد که تا سال ۱۹۸۸ تعداد بسیار زیادی از مجاهدین خلق ، " توبه های تاکتیکی" کرده بودند که این "توابین تاکتیکی" به همه ی سلول ها نظارت کرده و موقعیت شان را برای تضعیف بازرسان و کمک به رفقای زندانی به کار می گرفتند . [۴۴] به وضوح ، صرف توبه ، دیگر توانایی مخرب از بین بردن آبروی قربانی [تواب] را نداشت . بدون

به همین سیاق در دسامبر ۱۹۹۶، فرج سرکوهی، سردبیر نشریه ی چپگرای آدینه، توسط مأموران امنیتی ربوده شد. او طی تمام این سالها، نشریه اش را با اجتناب از مسائل جدل آمیز، چاپ و مدیریت کرده بود. اما او، درست پیش از ناپدید شدنش، دادخواستی را علیه سانسور عقاید امضاء کرده و مقاله ای انتقادی درباره ی برنامه ی جدید تلویزیونی، موسوم به "هویت" چاپ کرده بود. سرکوهی پس از ۴۷ روز غیبت، بازگشت و موفق به فکس نامه ای سرگشاده که جریان ربوده شدنش را شرح میداد، از طریق خویشانش به خارج از کشور شد. او نوشت که برای "تهیه ی چند باره ی" ویدئوهای اعتراف خود به "جاسوسی برای بیگانگان" و گفتن دروغ های شرم آور درباره ی حیات جنسی خود و رفقاییش، مورد شکنجه قرار گرفته بود. سرکوهی با مقایسه ی تجاربتش با (کتاب ۱۹۸۴) جرج اورول، نتیجه گرفت هفت سالی که در زندان های شاه، سپری کرده بود به مراتب از هر ۵ دقیقه ی بازداشت ۴۷ روزه ی دشوار اخیرش مطلوب تر بود. [۵۰] یک بار دیگر، ویدئوی واقعی اعترافات، هرگز به نمایش در نیامد.

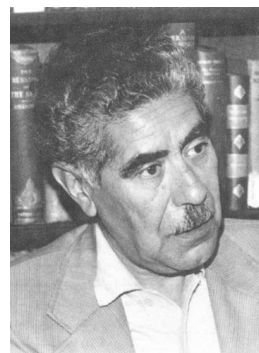


فرج سرکوهی

توبه های تلویزیونی در ابتدا به منزله ی نمایش بزرگ ستایش رژیم و نفرین مخالفان، تولید شده بود. اما یکوقتی، تهیه و تدارک صحنه [ی این نمایشات] افشا شده بود؛ غیر سودمند شدن همین توبه های تلویزیونی، آنان را به وحشت انداخت. در عوض مشروعیت بخشیدن به قدرت رژیم، توبه های تلویزیونی، مشروعیت آنان را به خطر انداخت. در عوض جلب دقت مردم به مخالفین، این نمایش ها ی توبه، عامه ی خصایص وحشتناک خود رژیم را خاطر نشان ساختند.

چگونه روابط شان را با یک زن ایرانی قابل اطمینان، ساکن آمریکا، شکل داده اند؛ این زن، مرتبط با صدای آمریکا بوده و در حقیقت چنانکه میدانیم این کانال تلویزیونی در ارتباط با CIA بود. در مغایرتی روشن نسبت به دهه ی قبل، بسیاری از مخالفین - شامل حزب توده، موی دماغ بازرگان - بیدرنگ اعلام کردند که چنین اعترافات مطلقاً بی ارزشند چرا که حاصل شکنجه های وحشتناک اند. [۴۸] این هشت نفر، بدون هرگونه نمایش تلویزیونی اعترافاتشان، در دادگاهی غیر علنی به احکامی سبک محکوم شدند.

در سال ۱۹۹۴ وزیر اطلاعات اعلام کرد که نویسنده ی برجسته، علی اکبر سعیدی سیرجانی در مقابل دوربین به افراط در نوشیدن مشروبات الکلی، مصرف مواد مخدر، قمار بازی، روابط جنسی و به ویژه هم جنس بازی، و "جاسوسی برای یک قدرت بیگانه" و "دریافت پول از غرب، اسرائیل، سلطنت طلبان و فراماسون ها"، اعتراف کرده است. [۴۹] سیرجانی، پیش از دستگیری - به سبب گفتن شعری در هجو مقام رهبری -، در حمایت از اسلام، انقلاب و امام خمینی، شناخته شده بود. وقتی که هیئت نمایندگی نویسندگان به وکالت از او دادخواست داد، وزیر اطلاعات به آنان پیشنهاد داد که نوار ویدئویی اعترافات سیرجانی را ببینند. اما آنان با رد این پیشنهاد، پاسخ دادند که در سالهای اخیر به قدر کافی از این قبیل اعترافات دیده اند. هشت ماه بعد، دولت اعلام کرد که سیرجانی با "حمله ی قلبی" از پای درآمده است. نوار اعترافات او هرگز پخش نشد.



سعیدی سیرجانی

• یادداشت های مؤلف :

[۱] برای مشاهده ی توضیحاتِ شاهدان عینی ، نگ کنید به :

م . رها (نام مستعار) ، حقیقت ساده : خاطراتی از زندان های زنان جمهوری اسلامی ، چاپ هانوفر ، بخش ۳ ، صفحات ۱۲۵-۴۸ ؛ ن . پاکدامن ، ed ، " مشاهدات پنج شاهد عینی قتل عام ۶۷ " ، چشم انداز ، نمره ی ۱۴ (زمستان ۱۳۷۴) ؛ سازمان راه کارگر ، " کابوس مخوف : گفتگو با سه بازمانده ی اعدام های جمعی سال ۶۷ " ، نشریه ی راه کارگر ، شماره های ۹۳-۹۰ (ژانویه - مارس ۱۹۹۲) ؛ ک . همایون ، " قتل عام در گوهردشت " ، نشریه ی فدائی ، شماره های ۶۲-۶۱ (مارس - آوریل ۱۹۹۰) ؛ بدون نام ، " یادمان کشتار های جمعی از سوی اعضای خانواده ها " ، نشریه ی اتحاد کار ، شماره ی ۱۲ (آگوست ۱۹۹۰) ؛ بدون نام ، " روحانیون بی رحم : نامه ای از مادر یک شهید " ، نشریه ی اتحاد کار ، شماره ی ۳۵ (آگوست ۱۹۹۲) ؛ بدون نام ، " نامه ای از یک خویشاوند سوگوار " ، نشریه ی اتحاد کار ، شماره ی ۱۲ (آگوست ۱۹۹۰) ؛ بدون نام ، " نامه ای از گوهردشت " ، نشریه ی مردم ، شماره ی ۲۹۷ (۶ فوریه ی ۱۹۹۰) ؛ بدون نام ، " نامه ای از زندان " ، نشریه ی مردم ، شماره ی ۲۵۹ (۱۶ ماه مه ۱۹۸۹) ؛ بدون نام ، " من شاهد قتل عام زندانیان سیاسی بودم " ، نشریه ی پیام کارگر ، شماره های ۶۸-۶۴ (فوریه - مه ۱۹۹۰) ؛ گزارش سازمان عفو بین الملل ، ایران : نقض حقوق بشر ، سال های ۱۹۹۰-۱۹۸۷ (چاپ لندن ، ۱۹۹۰) ، صفحات ۶۵-۱ ؛ کمیساریای پناهندگان سیاسی ، مقاله ی " در سال ۶۷ بر ما چه گذشت ؟ " ، چاپ در پاریس به سال ۱۹۹۴ ، صفحات ۳۲-۱ ؛ ن . مهاجر ، " کشتار های جمعی در ایران " ، مجله ی آرش ، شماره ی ۵۷ (آگوست ۱۹۹۶) ، صفحات ۸-۴ ؛ " مصاحبه با دو بازمانده ی کشتار های دسته جمعی " ، نشریه ی اتحاد کار ، شماره ی ۴۱ (آگوست ۱۹۹۷) .

نمایشها ، در عوض تشنت مخالفین ، به متحد ساختن آنان یاری رساند - اگر نه در ظاهر اما حداقل در اتهام زنی های معمول آنان [به یکدیگر] ، در اعترافات اجباری و نیز درباره ی اوضاع وحشتناک زندان . نمایشها در عوض پر رنگ ساختن نقاط ضعف مخالفین ، توجهات را به خود رژیم جلب کرد - به ویژه به روش های آن در تولید چنین نمایش هائی . این نمایش ها در عوض ارائه ی " افشاگری های مؤثر " ، با قالبی مشابه از شخصیت ها ، با موضوعاتی مشابه و با بیانات و چهره های افسرده ی مشابه ، عموم مردم را به ستوه آوردند . نمایش بزرگ به نمایش درجه دوی وحشت ، مبدل گشت ؛ نمایشی فاقد هیجان . اینک ، زمانی هرچند دیر اما مناسب برای پایان دادن به توبه های تلویزیونی بود .

اما از میان رفتن این نمایش های توبه به این معنا نیست که هیچ نشانه ای در تاریخ ایران برجای نگذاشت . برعکس ، بسیاری در ایران معاصر می بایست - همچون اتحاد شوروی سابق - ، پرسشهایی بنیادین از خود می پرسیدند : " کدامین قسم از حکومت ها نیازمند چنین نمایش هایی هستند ؟ " ، " این نمایش ها ، چه چیزی را درباره ی ماهیت واقعی رژیم ، برملا می کنند ؟ " ، " آیا در رژیمی که به چنین روش هایی متوسل می شود ، آزادی های فردی میتواند محافظت شود ؟ " ، " منزلت اخلاقی رژیم ، اینقدر متکی به شکنجه در زندانها ، چیست ؟ " ؛ جمهوری اسلامی از دهه های گذشته ، به سلامت عبور کرده است . اما این نمایش ها شاید در آینده ، با دقت به عرصه باز گردند . اعترافات اجباری ، اثر خود را بر رژیم و نیز بر مخالفین ، بر جای گذاشته است - هم بر روی شکنجه کنندگان و هم بر روی شکنجه شدگان .

پایان



[۱۵] بدون نام ، "من شاهد قتل عام زندانیان سیاسی در گوهر دشت بودم" ، نشریه ی چشم انداز ، شماره ی ۱۴ (زمستان ۱۹۹۵) ، صفحه ی ۶۸ .

[۱۶] ک. همایون ، "قتل عام در گوهر دشت" ، نشریه ی کار ، شماره ی ۶۲ (آوریل ۱۹۹۶) ، صفحه ی ۷ .

[۱۷] ن. مهاجر ، "گشتارهای جمعی در ایران" ، مجله ی آرش ، شماره ی ۵۷ (آگوست ۱۹۹۶) ، صفحه ی ۷ .

[۱۸] گزارش سازمان عفو بین الملل ، ایران : نقض حقوق بشر ، شالهای ۱۹۹۰-۱۹۸۷ (چاپ لندن) ، صفحه ی ۱۲ .

[۱۹] کمیته ی مرکزی سازمان فدائیان اکثریت ، "آنانی که در اعدام های سیاسی جمعی ، قربانی شدند" ، نشریه ی کار ، صفحات ۶۰-۵۹ (ژانویه - فوریه ۱۹۹۰) .

[۲۰] نشریه ی مردم ، ۶ ژانویه ی ۱۹۸۹ - ۲۱ ژوئن ۱۹۹۲ .

[۲۱] "آشنایی با مسئولین گشتارهای جمعی" .

[۲۲] حجة الأسلام انصاری ، "دلایل استغفای آیت الله منتظری" ، کیهان هوایی ، ۲۶ آوریل ۱۹۸۹ .

[۲۳] "گشتارهای جمعی به نقل شاهدان عینی" ، نشریه ی راه توده ، شماره ی ۶۴ (سپتامبر ۱۹۹۷) .

[۲۴] "نامه های منتظری" ، نشریه ی چشم انداز ، شماره ی ۶ (تابستان ۱۹۸۹) ، صفحات ۳۷-۳۵ .

[۲۵] نشریه ی ایران تایمز ، ۲۹ مارس ۱۹۸۹ .

[۲] رها ، حقایق آشکار ، 3:129 .

[۳] بدون نام ، "نامه ای از گوهر دشت" ، نشریه ی مردم ، شماره ی ۲۹۷ (۶ فوریه ی ۱۹۹۰) .

[۴] "گشتار های جمعی به نقل شاهدان عینی" ، نشریه ی راه توده ، شماره ی ۶۴ (سپتامبر ۱۹۹۷) .

[۵] "مصاحبه با دو بازمانده" .

[۶] سرمقاله ، "حقوق اسلامی توبه" ، [فدائیان] اکثریت ، ۱۸ مه ۱۹۸۹ .

[۷] "مصاحبه با دو بازمانده"

[۸] "گشتار های جمعی به نقل شاهدان عینی" .

[۹] بدون نام ، "اسوه های مقاومت دلیرانه" ، نشریه ی مردم ، شماره ی ۲۹۷ (۶ فوریه ی ۱۹۹۰) .

[۱۰] "مصاحبه با دو بازمانده" ؛ "آشنایی با مسئولین گشتار های دسته جمعی" ، نشریه ی راه توده ، شماره ی ۶۵ (اکتبر ۱۹۹۷) .

[۱۱] E. مه‌باز (نام مستعار) ، "جمهوری اسلامی ایران - جهنم زنان : هفت سال در زندان" ، (مقاله ی چاپ نشده ، ۱۹۹۶) .

[۱۲] منبع قبل .

[۱۳] ح. متقی ، "زندگی پس از ۱۹۸۸" ، نقطه ۶ (تابستان ۱۹۸۸) : صفحات ۲۰-۲۲ .

[۱۴] رها ، حقایق آشکار ، ۲:۱۹ . همچنین نگ کنید به "نامه به امام خمینی" ، آیت الله منتظری ، ۳۱ آگوست ۱۹۸۸ .

- [۲۶] بدون نام ، رنج نامه ی حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید احمد خمینی به حضرت آیت الله منتظری (تهران ۱۹۹۰) .
- [۲۷] " رژیتم ، آیت الله منتظری را متهم می کند" ، نشریه ی راه توده ، شماره ی ۶۸ (ژانویه ی ۱۹۹۸) .
- [۲۸] "مصاحبه با دو بازمانده" .
- [۲۹] بدون نام ، "صبح آزادی برای آنانی که به نور حقیقت باز می گردند" ، کیهان هوایی ، ۱۵ مارس ۱۹۸۹ .
- [۳۰] سازمان ملل متحد ، "گزارشی درباره ی وضع حقوق بشر در ایران" ، روزنامه ی ایران تایمز ، ۱۸ فوریه ی ۱۹۹۴ .
- [۳۱] سازمان ملل متحد ، "گزارشی درباره ی ایران" ، روزنامه ی ایران تایمز ، ۱۳ ماه مه ۱۹۹۴ .
- [۳۲] سازمان عفو بین الملل ، "گزارشی درباره ی ایران" ، روزنامه ی ایران تایمز ، ۲۶ آگوست ۱۹۹۴ .
- [۳۳] A . انتظام ، "نامه به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران" ، ۱۸ ژانویه ی ۱۹۹۳ .
- [۳۴] A . دانش ، "نامه ی سرگشاده به آیت الله منتظری" ، نشریه ی مردم ، ژوئن ۱۹۸۸ .
- [۳۵] سازمان ملل متحد (شورای اقتصادی و اجتماعی) ، وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران (نیویورک ، نوامبر ۱۹۹۰) ، صفحه ی ۵۳ .
- [۳۶] سازمان ملل متحد (شورای اقتصادی و اجتماعی) ، وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران (نیویورک ، نوامبر ۱۹۹۰) ، صفحه ی ۵۳ .
- [۳۷] S . سیاسی ، "مصاحبه با نورالدین کیانوری ، دبیر سابق حزب منحلّه ی توده پیرامون وقایع اخیر در اتحاد شوروی" ، کیهان هوایی ، صفحات ۲۳-۲۰ ، اکتبر ۱۹۹۱ ؛ مُخبِر ویژه ، "مصاحبه با کیانوری پیرامون فروپاشی کمونیسم" ، روزنامه ی جمهوری اسلامی ، ۱۰ دسامبر ۱۹۹۲ - ۲۶ ژانویه ی ۱۹۹۳ .
- [۳۸] رها ، حقایق آشکار ، 43-1:141 .
- [۳۹] منبع قبل ، ۲۸:۳ .
- [۴۰] منبع قبل ، ۱:۱۱ .
- [۴۱] سازمان راه کارگر (سازمان انقلابی کارگران ایران) ، "کابوس مخوف..." ، نشریه ی راه کارگر ، شماره ی ۹۱ (فوریه ی ۱۹۹۲) ، صفحه ی ۱۲ .
- [۴۲] منبع قبل .
- [۴۳] بدون نام ، "توابعین" ، نشریه ی کار ، شماره ی ۴۸ (فوریه ی ۱۹۸۸) ، صفحه ی ۶ .
- [۴۴] همایون ، "قتل عام در گوهر دشت" ، نشریه ی فدائی ، شماره ی ۶۵ (جولای ۱۹۹۰) ، صفحه ی ۳۳ .
- [۴۵] سازمان ملل متحد (شورای اقتصادی و اجتماعی) ، وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران (نیویورک ، نوامبر ۱۹۹۰) ، صفحه ی ۶۵ .
- [۴۶] J.simpson (جی . سیمپسون) ، پشت مرزهای ایران (لندن : چاپ انتشارات رابسون ، ۱۹۸۸) ، صفحه ی ۱۹۲ .

[۴۷] "بهبهانی به داشتن ارتباط با آمریکا ، اعتراف می کند" .

[۴۸] سرمقاله ، "نمایشی دیگر زاده ی شکنجه" ، نشریه ی مردم ، شماره ی ۱۳ (آگوست ۱۹۹۰) .

[۴۹] "سعیدی سیرجانی اعتراف می کند که عامل آمریکاست" ، کیهان هوایی ، ۱۵ ژوئن ۱۹۹۴ .

[۵۰] فرج سرکوهی ، "نامه ی سرگشاده" ، نشریه ی روشنایی ، فوریه ی ۱۹۹۷ .

### پاورقی :

۱. ایشان ، هم‌اکنون در [کالج یاروک](#) دانشگاه شهر نیویورک (CUNY) به تدریس تاریخ جهان و خاورمیانه مشغول است.

۲. دقت شود که تاریخ چاپ کتاب ، ۱۳۷۸ می باشد .

۳. سید اسد الله لاجوردی ، دژخیم مشهور رژیم و از رؤسای سابق زندان اوین ؛ او سیاست [توابع سازی](#) زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی را «دانشگاه‌های انسان سازی» می‌نامید ؛ لاجوردی در سال ۱۳۷۷ توسط علی اکبر اکبری از اعضای سازمان مجاهدین خلق ، در حالی که سمتی در رژیم نداشت کشته شد .

۴. اردوگاه آشویتس (به [آلمانی](#): *Auschwitz*) در نوع خود از بزرگترین اردوگاه‌های ساخته شده توسط رژیم نازی بود. این مجموعه شامل سه اردوگاه اصلی می‌شد که در همه آنها میلیون‌ها اسیر اکثراً یهودی به کار اجباری گماشته می‌شدند .

۵. برای اطلاعات بیشتر در باره ی ماجرای ایران گیت به سایت ابوالحسن بنی صدر به آدرس [www.banisadr.com.fr](http://www.banisadr.com.fr) مراجعه کنید.

۶. یکی از ارکان شنشگانه ی سازمان ملل متحد که وظیفه اش انجام امور اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تربیتی مربوط به سازمان ملل می باشد (Economic and Social Council) .

ای کاش تو از جنگل آینه ها آمده بودی

با دستانی سبز و خوشه ای از گندم وحشی

و نان خشکیده را به بینوایان

در فصل های گنگ

یک به یک تقسیم می کردی

ای کاش تو از راه های دور دست می آمدی

توان تو اعجاب بود

و لبخند عشقت گذرگاهی از یک خاطره.

در تسلسل یادواره های تو

شب و روز را گشته ام

و در ماندگاریم

ترا بجز در بیابان پرت افتاده خاوران نیافتم

خسبیده ی من!

خلفای وحشت و تازیانه و قصاص و مرگ

پیکران مثله شده ی شما را از آیه های جهل

بیرون کشیدند ،

با فرمان جانی جنایتکار خمینی

استخوان های شما در خاک سرد

هنوز که هنوز است بر بنیان گذار این دژخیم

سندی است از آدم کشی ملا، خونبار، نکبت زا...

خسبیده ی من!

واژگونی این تفاله های ناب محمدی

دور و دیر نیست

آن گاه خاوران را به گلزار جنگل سبز آینه ها

برای سرودی از مشعل آزادی و نان خواهیم ساخت

برای روز انتقام

آبتین. ۱۵ مارس ۲۰۰۸

پیوست ۱:

معاملات پشت پرده ی رونالد ریگان  
با ایران

نشریه ی تایمز

جلد: ۱۷ نوامبر ۱۹۸۶



باور این داستان ، واقعا عجیب و غریب می نمود . آیا ایالات متحده در [تحویل] محموله های سلاح به ایران ، مسامحه دارد ؟ آیا در حال اعزام یک هیئت پنهانی برای گفت و گو با ملایان است ؟ آیا

تلاش می کند ، کل جریان را از کنگره و اکثریت دولت آمریکا ، پنهان دارد ؟ آنها از بین این همه کشور با ایران ، چنین مسامحه ای دارد ! کشوری که در ابتدای انقلاب ۱۹۷۹ ، گروگان های آمریکایی را به مدت ۴۴۴ روز نگه داشت ؛ سرزمینی که رهبر افراطی آن آیت الله روح الله خمینی ، هرگز از تقبیح آمریکا به عنوان "شیطان بزرگ" باز نایستاده است . کشوری که در همین امروز روز ، شدیداً مظنون به تحریک حملات تروریستی علیه آمریکاییان است .

با این حال شکی نیست که این معاملات ، اتفاق افتاده اند . در ابتدا امید واهی تأثیر گذاری بر دولتی پسا - خمینی در ایران ممکن می نمود ، اما سرانجام به منزله ی انگیزه ای جهت کمک ایرانیان به آزادی گروگان های آمریکایی در دست مسلمانان افراطی در لبنان ، دولت رونالد ریگان با ارسال پنهانی محموله های تسلیحاتی - مهمات ، قطعات یدکی تانکها و جنگنده ها از طریق اسرائیل به ایران ، موافقت کرد .

تا زمانیکه این راز پیچیده ، سر به مهر باشد - حتی از اکثریت جامعه ی اطلاعاتی آمریکا - مانور ، تاحدی کارآمد است . ظاهراً ایران برای

آزادی گروگانهای آمریکایی به تروریستهای لبنانی ، پشت گرم بود؛ آخرین فرد گروگان ، دیوید جیکوبسن [David Jacobsen] هفته ی قبل یا پروازی به آمریکا برگشت تا در باغ گل های رُز با رونالد ریگان دیدار داشته باشد . اما وقتی که طرح گسترده ی این ماجرای باور نکردنی معلوم شد ، نتیجه ی آن وحشتناک بود . به نظر می رسید که دولت ، روح و احتمالاً نصّ شمار بلند بالایی از قوانین آمریکا را نقض کرده است ؛ قوانینی که خواهان توقف هرگونه انتقال مستقیم (یا غیر مستقیم) سلاح به ایران اند . به نظر رسید که واشنگتن عمداً در تلاش هایش برای ساماندهی تحریمی جهانی علیه فروش تسلیحات به ایران ، کارشکنی کرده و ریاکارانه توصیه های پی در پی اش به دوستان و هم پیمانان برای عدم مذاکره با تروریست ها جهت آزادی گروگانهایشان را به تمسخر گرفته است .

هم پیمانان اروپایی آمریکا که [به سبب رابطه با ایران] بسیار از سوی آمریکا سرزنش می شوند ، سخت عصبانی شدند . علاوه بر این احتمالاً ایالات متحده ، اعتماد ملت های میانه رو عرب را از دست دهد که در وحشت از انقلاب های بنیادگرایانه ی تحریک شده از سوی ایران به سر می برند و از هر چیزی که توان رزمی ماشین نظامی تهران را بالا ببرد در هراسند . به نظر می رسد دولت آمریکا موقتا هرگونه شانس آزادی برای ۶ گروگان آمریکایی مفقود شده در لبنان و نیز هرگونه شانس بهبود روابط با سیاستمداران ایرانی ای که ممکن است دیر یا زود حکومت را از خمینی تحویل گیرند ، از دست داده است . گزارش شده است که خمینی ۸۶ ساله به علت حمله ی قلبی اخیرش بستری شده است ؛ اما حداقل تا زمانی که او زنده است مقامات رسمی ایران ، شامل آنانی که ارتباطی بی سر و صدا با کاخ سفید داشته اند ، نمی توانند معاملات بیشتری با شیطان بزرگ به جنگ آورند .

منبع :

<http://www.time.com/time/magazine/article/0,9171,962858,00.html>